

شیخ ابراهیم صفوی مرشدی گمنام

دکتر نصرالله پورمحمدی املشی

استادیار گروه تاریخ (گرایش ایران اسلامی)

دانشکده علوم انسانی

دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین

بابک زیلاب پور

کارشناس ارشد تاریخ (گرایش ایران اسلامی)

دانشکده علوم انسانی

دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین

چکیده

شیخ ابراهیم چهارمین مرشد طریقت صفوی بود که بیست و یک سال رهبری خانقاه اردبیل را بر عهده گرفت. هم زمان با مرشدی او، تیموریان و قراقویونلوها در ایران و آناتولی فرمانروایی می کردند و عثمانیها نیز در صدد تصرف سرزمین های بودند که توسط امیر تیمور گورکانی جدا شده بود.

در چنین شرایطی بود که شیخ ابراهیم توانست با قدرت معنوی خود و با بذل و بخشش هایش آوازه و شهرتش را تا مناطق دور دست برساند و حتی از پدران خود نیز در این زمینه پیشی گیرد. او در این دوره که جنگ و رقابت بین قراقویونلوها و تیموریان در ایران وجود داشت و آناتولی نیز هم چنان ناآرام بود توانست با دوری جستن از اقدامات نظامی و سازماندهی دستگاه تبلیغاتی خود مریدان زیادی را به خانقاه اردبیل جذب نماید و زمینه را برای فعالیتهای جدید شیخ جنید فراهم سازد.

کلید واژه ها: ایران، آناتولی، خانقاه اردبیل، شیخ ابراهیم صفوی.

مقدمه

با تاسیس حکومت صفویه در سال ۹۰۷ق فصل نوینی در تاریخ ایران گشوده شد. این سلسله با پیشینه‌ی تاریخی دویست ساله، از دل طریقتی موسوم به «صفویه» سر برآورد که بنیان‌گذار آن شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود (ف۷۳۵ق) و طریقتش را به صورت یکی از با نفوذترین و قدرتمندترین گرایش‌های خانقاه‌ی در غرب و شمال غرب ایران درآورد.

از این زمان تا تشکیل حکومت صفوی، هفت نفر مرشدی خانقاه اردبیل را بر عهده گرفتند که عبارتند از: صدرالدین موسی، خواجه علی، ابراهیم، جنید، حیدر، علی و اسماعیل. هر یک از این رهبران در قرن‌های هشتم و نهم قمری یعنی دوره‌ی پرآشوب سیاسی، اجتماعی و مذهبی ایران و آناتولی توانستند با برقراری روابط مذهبی-سیاسی با صاحبان قدرت و فعالیت‌های تبلیغی-تخصصی ا در آناتولی و برتری دادن منافع و مصالح بر عقاید مذهبی‌شان در بعضی مواقع، نقش مهمی در پیش‌برد اهداف خانقاه اردبیل ایفا نمایند.

شناخت چگونگی فعالیت‌ها و تفکرات هر کدام از مرشدان طریقت صفوی مستلزم مطالعات و بررسی‌های جداگانه‌ای می‌باشد که این موضوع به مدارک و مستندات کافی وابسته است. اما با توجه به کمبود منابع و مدارک فعالیت‌های هر کدام از این مرشدان با ابهاماتی روبرو است که یکی از آنان شیخ ابراهیم صفوی می‌باشد. زمان حیات شیخ ابراهیم یکی از تاریک‌ترین دوران فعالیت‌های مرشدان صفوی محسوب می‌شود. مساله‌ای که در این جا مطرح می‌باشد این که، شیخ ابراهیم صفوی در زمان مرشدی‌اش چه تلاش‌هایی را در راستای پیشرفت خانقاه اردبیل انجام داده است؟

گرچه تحقیقات و پژوهش‌های جدید درباره‌ی شیخ ابراهیم صفوی اطلاعات مختصری، آن هم در چند سطر ارائه نداده‌اند اما این مقاله بر آن است تا براساس روش کتابخانه‌ای، دوره‌ی مرشدی شیخ ابراهیم صفوی را پس از توصیف اوضاع عمومی ایران و آناتولی، با تکیه بر گزارش‌های تاریخی ترسیم و روشن سازد.

اوضاع عمومی زمان مرشدی شیخ ابراهیم

به دنبال فوت خواجه‌علی در بیت المقدس که به سفر حج رفته بود، فرزندش شیخ ابراهیم که همراه او بود پس از بازگشت به اردبیل به طور رسمی پیر و مرشد طریقت صفوی گردید (۸۳۰-۸۵۰ ق). رهبری شیخ ابراهیم هم زمان با حکومت‌های قراقویونلو و تیموریان در ایران بود.

در این زمان شاهرخ تیموری توانسته بود با پیروزی بر رقیبانش بر سرزمین‌های وسیعی از جمله ایران حکم‌رانی نماید و آرامش نسبی را در قلمرو خود برقرار سازد. با این وجود گرچه شاهرخ توانسته بود با حمله خود در ۸۲۳ ق آذربایجان را به قلمرو خود ضمیمه کند، ولی قراقویونلوها با رهبر جدید خود یعنی اسکندر میرزا با نیروی جنگاوری و سماجت‌شان توانسته بودند بر آذربایجان و عراق عرب مسلط شوند، و با اقدامات و سرکشی‌های معروف خود غرب ایران را ناآرام کنند. پس در آغاز مرشدی شیخ ابراهیم هم‌چنان ناآرامی دوران پدرش خصوصاً در آذربایجان و آناتولی ادامه داشت.

در ۸۳۱ ق اسکندر میرزا درصدد برآمد تا حاکم شروانشاه را مطیع خود نماید اما امیر خلیل‌الله حاکم شروان، که از شاهرخ اطاعت می‌کرد فرار نمود. هم‌چنین اسکندر در ۸۳۲ ق سلطانیه، قزوین، زنجان و ابهر را تصرف کرد (روملو، ۱۳۸۴: ص ۱/۳۲۵). این اقدامات که نتیجه‌اش اعلام جنگ و تعرض به مناطق تحت نفوذ شاهرخ بود باعث دومین حمله او به آذربایجان گردید. در این حمله، شاهرخ در نبرد «سلماس» قراقویونلوها را شکست داد و اسکندر به آناتولی فرار کرد (۸۳۲ ق). شاهرخ که دیگر فهمیده بود نمی‌تواند قراقویونلوها را به طور کامل شکست دهد از اختلافات و درگیری‌های برادران اسکندر استفاده نمود و ابوسعید قراقویونلو از فرزندان قرایوسف (۱) را به حکومت آذربایجان و اران منصوب نمود تا ضمن بدست آوردن این مناطق با تشدید اختلافات قراقویونلوها بتواند آن قوم را تحت کنترل خود در آورد.

حکومت ابوسعید بیش از چند ماه به طول نینجامید که دوباره با بازگشت اسکندر از آناتولی و کشتن برادرش بر آذربایجان مسلط گردید. تا سال ۸۳۸ ق در قلمرو شاهرخ واقعه خاصی رخ نداد اما در این سال او حمله‌ی سوم خود به آذربایجان را صورت داد. زیرا در ۸۳۶ ق اسکندر به شروان حمله نمود و امیر خلیل‌الله داماد شاهرخ نیز فرار کرده و

شروان به مدت یک سال غارت گردید به دنبال این حادثه امیر خلیل الله طی نامه‌هایی از شاهرخ و آق‌قویونلوها تقاضای کمک نمود (سمرقندی، ۱۳۸۳: صص ۴۵۶-۴۴۷/۲؛ طهرانی، ۱۳۵۶: صص ۱۰۸-۱۰۷).

شاهرخ قبل از حمله به آذربایجان با استفاده از درگیری‌های میان پسران قرايوسف، از جهانشاه که مدت‌ها با اسکندر اختلاف داشت حمایت نمود. در واقع شاهرخ دوباره همان سیاست واگذاری حکومت به یکی از فرزندان قرايوسف را جهت مهار قبایل قراقویونلو و متحدانش بکار بست. نتیجه‌ی حمله سوم شاهرخ، پیروزی دوباره‌ی تیموریان بود و اسکندر میرزا که توان مقابله با نیروهای تیموری را نداشت به آناتولی فرار نمود، شاهرخ نیز حکومت آذربایجان و اران را به جهانشاه واگذار کرد (۸۳۹ق). او در حکمی به جهانشاه توصیه نمود تا عادلانه حکومت نماید و در عمران و آبادانی سرزمینش که بر اثر جنگ‌های طولانی ویران شده بود بکوشد. در واقع شاهرخ می‌دانست که به هیچ وجه قادر به مطیع کردن ترکمن‌های قراقویونلو نخواهد بود و آنها نیز تنها به اشغال اخلاط، آذربایجان، اران و عراق عرب اکتفا نمی‌کنند و پیوسته برای تسخیر عراق عجم اقدام خواهند کرد (خلیل ینانچ، ۱۳۷۵: صص ۲۵۱-۲۵۰). پس او سیاست واگذاری حکومت به یکی از اعضای خانواده قرايوسف را بکار بست.

جهانشاه به عنوان دست نشانده‌ی شاهرخ، ابتدا توانست در جنگ «صوفیان» اسکندر میرزا را شکست دهد (۸۴۱ق) و سپس به تثبیت موقعیت خود در آذربایجان بپردازد. او در ۸۴۲ق بر کردها تاخت و در ۸۴۴ق پس از تاختن بر شکی به گرجستان حمله، و سی‌هزار اسیر از آن کشور به اسارت گرفت. و در ۸۴۷ق با مرگ برادرش اسپند (اصفهان) میرزا فرمانروای مستقل عراق عرب و آغاز اختلافات جانشینی، طی جنگی بغداد را ضمیمه قلمرو خود کرد (۸۵۰ق) (روملو، ۱۳۸۴: صص ۳۹۷-۳۸۶، ۳۹۵، ۱۳۸۱).

هم زمان با مرشدی شیخ ابراهیم، در قلمرو عثمانی سلطان مراد دوم حکومت می‌نمود (۸۶۰-۸۲۵ق). عثمانیان در این زمان توانسته بودند خود را از موضع ضعف و اضمحلال ناشی از شکست از تیمور گورکانی خارج نمایند. سلطان مراد دوم در آناتولی تصمیم گرفت تا تمام سرزمین‌هایی که در حمله امیر تیمور از دست رفته بود را دوباره

بدست آورد پس ضمن تصرف ولایات منتشا، تکه، گرمیان، آیدین و صاروخان با قرامانیان سه بار جنگید. او پس از کشتن محمدبیک امیر قرامان پسرش ابراهیم بیک را به عنوان مقامی دست نشانده حکومت قرامان داد. از دلایل این جنگ‌ها، عبارت بودند از حمایت عثمانی‌ها از ذوالقدرها در مقابل قرامان‌ها، توافق پنهانی قرامان‌ها با ممالک اروپایی چون هونگری‌ها (مجارستان) و نیز دخالت ممالیک مصر در امور داخلی قرامان‌ها. به این ترتیب مراد دوم توانست سرزمین‌هایی که تیمور باعث جدایی آنها شده بود را به قلمرو عثمانیان باز گرداند (فریدبیک، ۱۳۳۲: ص ۳۳؛ استانفورد جی، ۱۳۷۰: صص ۹۵-۱/۹۴).

در آناتولی شرقی نیز اتحادیه‌ی آق‌قویونلوها با حکومت قراقویونلوها درگیر بودند. در جریان حملات دوم و سوم شاهرخ به آذربایجان و آشفنگی اوضاع قراقویونلوها بعد از مرگ قراپوسف، آق‌قویونلوها تلاش کردند در کنار تیموریان بر رقیب‌شان فشار آورند. در ۸۳۸ق به دنبال حمله اسکندر به شروان، قراعثمان ارزنة‌الروم را که مطیع قراقویونلوها بود تصرف نمود. حتی بعد از فرار اسکندر میرزا، در حمله‌ی سوم شاهرخ به آذربایجان و پناهنده شدنش نزد سلطان مراد دوم، آق‌قویونلوها در صدد برآمدن تا مانع از فرار اسکندرمیرزا شوند. اما آنان طی جنگی از قراقویونلوها شکست خوردند و رهبرشان یعنی قراعثمان نیز کشته شد (روملو، ۱۳۸۴: صص ۳۵۸-۱/۳۴۸؛ طهرانی، ۱۳۵۶: ص ۱۱۴). این حادثه باعث بروز آشفنگی در اتحادیه‌ی قبایلی آق‌قویونلوها، فترت و ضعف سیاسی آنها گردید.

در حکومت شاهرخ از آن جا که او فردی بسیار مذهبی بود به تصوف توجه می‌کرد. منابع عصر تیموری اشارات زیادی به توجه شاهرخ به مکان‌های مذهبی و صوفیان کرده‌اند. او در مسافرت‌های متعددش به زیارت صوفیان و قبور اولیاءالله می‌شتافت و مدارس و خانقاه‌های بسیاری می‌ساخت. به طور کلی در حکومت او به موضوع مذهب توجه زیادی می‌شد و بازار مباحث دینی نیز گرم بود. عبدالرزاق سمرقندی در این مورد می‌گوید: «[شاهرخ] همیشه تقویت دین و تمشیت شرع پیش نهاد. شراب چو آب حیات در چشمه خضر نهان شد تمام مقربان و مخصوصان از ارتکاب شراب به کلی اجتناب

فرمودند و خواص و عوام از شرب مداوم توجه نصوص نمودند» (سمرقندی، ۱۳۸۳: صص ۴۹۹-۲/۴۹۵).

در زمان مرشدی شیخ ابراهیم بود که نهضت مشعشعیان بنیاد نهاده شد. نهضتی صوفی- شیعیانه با رنگ و بوی غالبانه‌ی تندش، که توسط سید محمد بن فلاح صوفی مسلک آغاز گردید. او با اعتقادات خاص خودش و با به حرکت درآوردن ایلات و عشایر عرب و مردمان فقیر بطائح حرکت سیاسی- نظامی‌اش را درست هم زمان با درگیری‌های تیموریان و قراقویونلوها در غرب ایران شروع کرد. و نتیجه‌اش تاسیس حکومتی با مرکزیت هویزه بود که خود را مشعشع و پیروانش را مشعشعیان نامید.

در اندیشه‌ی سید محمد مهدویت مقام والایی دارد گفته شده، که او اظهار مهدویت نموده و اصحابش او را ولی‌الله می‌خواندند و به درگاه خدا شفیع قرار می‌دادند (الشیبی، ۱۳۸۵: صص ۲۸۹-۲۸۸). با این وجود محمد علی رنجبر در تحقیقی جامع معتقد است که محمد بن فلاح خود را مهدی زمان نمی‌دانسته بلکه خودش را نایب امام زمان می‌شمرده، نیابتی که معتقد بود از طرف خداوند به او تفویض گردیده تا مردم را آزمایش نماید. هم‌چنین محمد بن فلاح خود را امام امت می‌دانست که حکومت داشتن را حق خود به شمار می‌آورد (رنجبر، ۱۳۸۲: صص ۲۲۸، ۲۲۵، ۲۲۱، ۲۱۲). همین‌طور او علی (ع) را به مرتبه الوهیت رسانید که فرزنداش نیز در حکم ملائکه بودند و هر کسی که آنان را این‌گونه به حساب نمی‌آورد کافر، و شایسته کشته شدن می‌شد (همان: صص ۳۰۸؛ الشیبی، ۱۳۸۵: صص ۳۰۳).

قیام مشعشعیان نیز مانند دیگر قیام‌های حال و گذشته‌اش علیه ظلم ظالمان بود که خبر از نارضایتی اجتماعی طبقات پایین جامعه را می‌داد.

در دوره‌ی مورد بررسی، فرقه‌ی حروفیه که توسط فضل‌الله استرآبادی بنیاد نهاده شده بود هم چنان فعال بود. حروفیان بعد از ترور نافرجام شاهرخ در ۸۳۱ق و سرکوب شدن‌شان، به صورت مخفیانه فعالیت نمودند. در ۸۳۴ق حروفیان در اصفهان که یکی از مراکز اصلی فعالیت‌شان بود به رهبری حاجی سرخ نامی قیام کردند اما توسط نیروهای تیموری سرکوب شدند (روملو، ۱۳۸۴: صص ۳۳۴-۱/۳۳۳؛ آژند، ۱۳۶۹: صص ۸۷).

ده سال بعد در ۸۴۵ق حروفیان باز توسط جهانشاه سرکوب گردیدند زیرا با توجه به روحیه‌ی سهل‌گیرانه‌ی او و تلاش حروفیان برای نفوذ در دستگاه‌های حاکمه، به مرور باعث گرایش جهانشاه به خود شدند. رهبر آنان مولانا یوسف نامی بود که در کنار دختر فضل‌الله حروفی به فعالیت می‌پرداخت. با این وجود در نهایت جهانشاه که با مخالفت روحانیون مواجه گردید با فتوای علما تعداد زیادی از حروفیان را که حدود پانصد نفر بودند به اتهام اباحت و زندقی قتل و عام نمود (ابن کربلایی تبریزی، ۱۳۸۳: صص ۴۸۰-۴۷۸؛ روملو، ۱۳۸۴: ص ۱/۳۹۲؛ زرین کوب، ۱۳۶۶: ص ۵۸؛ آژند، ۱۳۶۹: صص ۱۰۱-۹۴).

حروفیه در شامات و آناتولی نیز نفوذ کردند. از خلفای فضل‌الله استرآبادی در آسیای صغیر شیخ ابوالحسن اصفهانی معروف به علی‌الاعلی و عمادالدین نسیمی بودند، که با تبلیغات‌شان فرقه‌ی حروفیه را در آن سرزمین گسترش دادند. این فرقه توانست ضمن نفوذ در میان ینی‌چری‌ها تاثیر زیادی بر طریقت‌های بزرگ صوفیانه هم چون بکتاشیه و مولویه بگذارد (گولپینارلی، ۱۳۶۶: صص ۳۷۸-۳۷۷).

در یک نگاه کلی، اوضاع عمومی ایران و آسیای صغیر در دوره‌ی زندگی شیخ ابراهیم بدین گونه بود که، ده سال اول رهبری شیخ ابراهیم، در آذربایجان و غرب ایران ناآرامی و جنگ و گریز هم چنان ادامه داشت، اما در ده سال دوم مرشدی او ما شاهد آرامش نسبی در اوضاع عمومی ایران هستیم. سرزمین آناتولی نیز هم چنان تحت تاثیر رقابت‌های امیرنشین‌ها و اعمال قدرت عثمانی‌ها قرار داشت. از نظر مذهبی نیز هم چنان تصوف در لباس تشیع عامه‌پسند فعال بود. و این جریان مذهبی در کانون توجه مردم قرار داشت، مردمی که هم چنان قربانی اصلی جاه‌طلبی‌ها و جنگ‌های پی‌درپی بودند از این‌رو مهم‌ترین پناهگاه‌شان را در خانقاه‌ها می‌جستند.

مرشدی شیخ ابراهیم پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

با فوت خواجه‌علی، صدرالدین ابراهیم معروف به «شیخ شله‌م» اُمرشدی خانقاه اردبیل به مدت بیست و یک سال را بر عهده گرفت. دوره‌ی رهبری او یکی از تاریک‌ترین و مبهم‌ترین زمان‌ها در سلسله‌ی طریقت صفوی، محسوب می‌شود. اطلاعاتی که

منابع تاریخی درباره‌ی فعالیت‌های این مرشد ارائه می‌دهند بسیار اندک است که این اطلاعات و داده‌ها بیشتر مربوط به کتب و نوشته‌هایی می‌شود که پس از تاسیس سلسله پادشاهی صفویه به نگارش در آمده‌اند و روشن است که این نویسندگان تلاش نموده‌اند که از شیوخ و بزرگان صفوی به نیکی یاد کنند و مقام آنان را بالا ببرند با این حال از لابه لای این اطلاعات می‌توان به قراین و واقعیت‌هایی دست یافت که در این جا جهت تحلیل و مطالعه‌ی تطبیقی، گزارش‌های تعدادی از وقایع‌نگاران ایرانی را می‌آوریم.

در فتوحات شاهی آمده که: شیخ ابراهیم «در میان اجداد... اشتهار به شیخ شاه دارد، بر مسند طریقت نشسته، و به حسن اخلاق و طیب اعراق در ممالک آذربایجان و عراق مذکور و مشهور بود. مسند ارشادش از غایت رفعت با گرد بالش فلک برابری می‌کرد و خدام حریم خلوت آبادش با ساکنان زوایای ملک همسری می‌نمودند. احسان بی‌امتنان گران مایه‌اش پیرایه‌ی جود و خیر، و خوان آسمان نشان بلند پایه‌اش مورد اطعام وحش و طیر، فیض اکرامش پادشاهانه و تخم انعامش شاهی و حاضران سفره‌ی عامش از مرغ تا به ماهی. خوان خلیل از زینت نقره آلات مطبخ بی‌عدیلش رتبت گرفتگی... و طغرای منشور ولایتش الکریم بن الکریم الکریم» (امینی هروی، ۱۳۸۳: صص ۳۶-۳۵).

غیاث‌الدین خواندمیر می‌گوید: «بر سجاده‌ی تقویت شریعت خاتم النبیین نشسته، فروغ انوار باطن‌اش بر صفحات احوال اهل سلوک تافت. معتقدان آن خاندان عالی‌شان غاشیه ملازمت آن حضرت بر دوش کشیدند و گوش هوش را به حلقه ارادتش زینت داد» (خواند میر: ص ۴/۲۲۴). هم‌چنین خواند میر در گزارش خود از شیخ ابراهیم با لقب «شیخ شاه» یاد نکرده است.

امیر محمود خواندمیر آورده است که: شیخ ابراهیم «بسیاری از متعششان به وادی انکار و ضلالت را به زلال معارف سیراب گردانید، و گمراهان قوافل غوایت را به جاده هدایت رسانید» (خواندمیر، ۱۳۷۰: ص ۲۶).

در جهانگشای خاقان آمده که: «بر مسند ارشاد تکیه زده در بخشش و اطعام فقرا از آباء و اجداد عالمیان برتر بود» (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ص ۳۴).

قاضی احمد غفاری نقل می‌کند که: «سلطان ابراهیم مشهور به سلطان شیخ شاه به دارالارشاد عود فرموده، بر مقر ولایت و هدایت متمکن گردیدند. و بعد از انقضای اجل

مقرر سلطان جنید انارالله برهانه به اورنگ ولایت تکیه فرموده» (غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ص ۲۶۱).

در قصص الخاقانی آمده که: «سلطان ابراهیم در میانه‌ی اولاد عظام صفویه به شیخ شاه موسوم است. مرتبه‌ی ظاهر و باطنش بالایی یافته از ازدحام خلایق و مریدان و معتقدان بر درگاه کرامت پناهش مجال بار نبوده است دست دریا نوالش از عطا و بخشش نمی‌ایستاد. اطوار پادشاهانه داشت. مطبخ معموره‌اش از ظروف نقره مملو بود» (شاملو، ۱۳۷۱: ص ۱/۴۲).

عالم آرای عباسی می‌گوید: «در زمان حضرت اعلی شاهی ظل‌اللهی به شیخ شاه اشتهار دارد. و به دستور آباء و اجداد بر مسند ارشاد تکیه زد و طالبان طریق و قویم را به منهای مستقیم شریعت و دین‌پروری دلالت می‌نمود. و خلفاء و اعیان به اطراف و اکناف فرستاده در اندک زمانی، درگاه سدره‌ی اشتباهش مرجع اقصی و ادانی گشته، خلایق تراب عتبه‌اش کحل‌الجواهر دیده‌ی اعتبار دانسته از ازدحام ارباب ارادت طایفان حریم عزتش را در حضور اقدس مجال بار نبود. و شان معالی نشانش روز به روز ارتفاع یافته، احدی از مردم آن ولایت از فرمان واجب‌الاذعانش مجال تخلف محال می‌نمود و از فواضل انعام و اکرامش فقرا و محتاجان بل عموم ساکنان آن دیار بهره‌ور می‌گشتند. مطبخ معموره‌اش مملو از ظروف و اوانی سیم و زر و در بخشش و احسان از آباء و اجداد برتر، اطوار حمیده‌اش شاهانه و شمایل پسندیده‌اش پادشاهانه بود» (ترکمان، ۱۳۵۰: ص ۱/۱۷).

واله اصفهانی در کتابش آورده است که: «سلطان شیخ ابراهیم که در میان اجداد سلاطین جنت مکین این سلسله‌ی علیه به شیخ شاه اشتهار دارد... چون قدم بر مسند کرامت و ارشاد نهاد ابواب رشد و رشاد بر چهره‌ی حال سالکان شاهراه طریقت گشاد... و خلفا و داعیان به جهت ارشاد کافه‌ی عباد به اطراف دیار و بلاد فرستاد. و در کم زمانی خلقی بسیار از هر دیار احرام حریم طواف خدمتش بسته به عتبه‌ی سپهر مرتبه‌ی کرامت و ارشاد پیوستند... در زمان فرخنده‌ی او اوان کرامت و ارشاد از هجوم ارباب ارادت راه تردد بر نسیم سبک روح مسدود شد، و بر زایران بیت‌الحرام طلب دور باش ادب قائم مقام چوب دربان گردید. فرمان واجب‌الاذعانش با حکم حتم قضا مطابق افتاد و مجال

تخلف از مثال لازم الامتثال محال نبود. سفره‌ی انعامش به پهنای پرده‌ی آفتاب گسترده گشت. مهر جهان‌تاب سلطنت صوری و معنوی در عهد خجسته‌اش از یک مطلع طلوع نمود. و خوان احسان بی‌کرانش از ظروف طلا و نقره‌ی غیرت، صحن آسمان گردید. دست گوهر بارش به کلید احسان و جود در گنجینه‌ی بحر و کان بگشود و غنی و فقیر در مهمان‌سرای جود و احسانش بر سر یک خوان نشستند. شمایل رضیه‌اش شاهانه و خصایل مرضیه‌اش پادشاهانه گردید» (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ص ۴۷).

نویسنده‌ی کتاب سلسله‌النسب نیز وقتی از شیخ ابراهیم با عنوان «شیخ شاه» یاد می‌کند مهم‌ترین اطلاعاتی که ارائه می‌دهد، تنها درباره‌ی شش پسر او یعنی شیخ ابوسعید، سید احمد، شیخ بایزید، خوجه جان میرزا (یا شیخ جمال‌الدین ثانی)، بیک متولی، شیخ جنید و فرزندانشان سخن می‌گوید. و هیچ مطلب دیگری از این مرشد صفوی ارائه نمی‌دهد (پیرزاده زاهدی، ۱۳۴۳: صص ۶۶-۶۵).

کتاب عالم‌آرای شاه اسماعیل نیز که رویکردی جانبدارانه و متعصبانه دارد درباره شیخ ابراهیم هیچ مطلبی ارائه نمی‌دهد، و سلطان جنید را فرزند خواجه علی می‌داند نه شیخ ابراهیم (عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۱۳۴۹: صص ۲۲-۲۱).

خورشاه بن قبادالحسینی در شرح حوادث خاندان صفوی از سلطان جنید آغاز نموده، اما از ابراهیم، صدرالدین و صفی‌الدین هیچ سخنی نگفته است (قبادالحسینی، ۱۳۷۹: ص ۱).

در سفرنامه‌ی ونیزیان نیز آن چه درباره‌ی خاندان صفوی گفته شده، تنها مختص شیخ حیدر و شاه اسماعیل بوده و چیزی فراتر از آن نرفته‌اند.

بر اساس اطلاعات و داده‌های ارائه شده در بالا نخستین مطلبی که می‌توان گفت، برجستگی بعد معنوی شیخ ابراهیم می‌باشد. بر این اساس آن چه بیشتر مشخص است قدرت و نفوذ معنوی ابراهیم است که آوازه‌ی ولایت و دینداریش در سرزمین‌های دور و نزدیک پیچیده بود، و فرمان واجب‌الادعانش به هیچ وجه مجال تخلف نبود. حتی شیخ شاه خلفا و داعیانی را به اطراف و اکناف فرستاد، که به قول رحیم زاده‌ی صفوی نامه‌ها و پیغام‌های وی از طرف پادشاهان جهان با حرمت و غیرت پذیرفته می‌شد (رحیم زاده صفوی، ۱۳۴۱: ص ۱۰۲). هم‌چنین از احسان، بخشش‌ها و سفره‌اندازی‌های بی‌حد و

حصر نسبت به فقیر و غنی صحبت به میان می‌آید که در این زمینه حتی شیخ ابراهیم را برتر از اجدادش دانسته‌اند. به نظر می‌رسد که در زمان ابراهیم، خانقاه اردبیل توسعه یافته و طریقت‌شان ثروتمندتر گردیده باشد. در فاصله‌ی قرن‌های هشتم و نهم قمری امرایی از ایل صحرائشین ترک جاگیرلو صاحب اردبیل بوده‌اند. این که مرشدان صفوی در چه تاریخی و چگونه صاحب اردبیل شدند، در منابع روشن نیست ظاهر اُ شیخ ابراهیم فرمانروای اردبیل بوده است (پطروشفسکی، ۱۳۵۴: ص ۳۸۵).

از موضوعات مورد اشاره‌ی منابع، هجوم و سیل مریدان ارادتمند و عاشق به خانقاه اردبیل است، به گونه‌ای که از ازدحام مریدان آنان نمی‌توانستند به دیدار مرشدشان برسند. در بیان علت آن ما ابتدا باید اوضاع زمانه را مد نظر قرار دهیم، از آن جا که - بخاطر جنگ‌های پی‌درپی در ایران و آناتولی مردم در فقر و ناامنی به سر می‌بردند تبلیغات شیوخ صفوی در هجوم مردم به اردبیل موثر بود. این موضوع بخصوص درباره‌ی آذربایجان و آناتولی بیشتر موضوعیت پیدا می‌کند، زیرا آذربایجان و مناطق اطراف بخاطر خرابی‌ها و جنگ‌های ترکمانان دچار ویرانی بیشتری شده بودند. هم‌چنین آناتولی نیز بعد از ویرانی‌های تیمور و آشفتگی و قیام‌های نافرجام بعد از آن، هم چنان ناآرام بود. و از آنجا که تبلیغات طریقت صفوی در این منطقه خصوصاً میان ایلات و عشایر تمرکز داشت، با توجه به آن روحانیت، بخشش‌ها و انعاماتی که از شیخ ابراهیم تبلیغ می‌شد مرشدان صفوی می‌توانستند نیروهای مردمی بیشتری را از آناتولی نسبت به آذربایجان، به طرف خود جذب و آنان را سازماندهی کنند. (۲) در این مورد ما نباید از اسیرانی که توسط تیمور آزاد شدند غافل شویم، چون آنان که توسط خواجه‌علی و ابراهیم پرورش می‌یافتند می‌توانستند به عنوان نمایندگان صفوی در آناتولی و شامات ابزار موثری جهت جذب مرید برای شیخ ابراهیم باشند. آن چه آشکار است این که ابراهیم شبکه هواخواهانی را که مشغول تبلیغات طریقت صفوی در آناتولی و دیگر نقاط بودند را حفظ و تقویت کرد. در راس این سازمان مقامی که «خلیفه‌الخلفا» نامیده می‌شد قرار داشت که معاون و نایب شخص مرشد کامل بود (سیوری، ۱۳۷۴: ص ۱۵).

در بررسی افزایش مریدان در زمان شیخ ابراهیم حکومت ترکمانان در آذربایجان را نباید از نظر دور داشت، زیرا با توجه به حکومت قراقویونلوها و سپس آق‌قویونلوها در

آذربایجان از این زمان مهاجرت ترکمانان از آناتولی به آذربایجان که از سقوط ایلخانان آغاز شده بود شدت بیشتری یافت (جعفریان، ۱۳۷۸: ص ۴/۱۹). این امر با توجه به روحیه ایلیاتی ترکمانان می‌توانست در تبلیغات طریقت صفوی موثر باشد.

این در حالی است که مرشدی شیخ ابراهیم و چگونگی رابطه و تعاملش با حکام و صاحبان قدرت مانند بسیاری از شخصیت‌ها و حوادث تاریخ ایران در هاله‌ای از ابهام است، و حداقل کاری که می‌توان انجام داد حدس، گمان و فرضیه می‌باشد تا بتوانیم به قرآینی دست یابیم.

عده‌ای معتقدند در زمان شیخ ابراهیم اتفاق مهمی روی نداده و یک دوره آرامش برقرار بوده، و فعالیت طریقت اردبیل در حد بسیار پایین خود قرار داشته است. زیرا این دوره مطابق با حکومت شاهرخ و قراقویونلوها بود که هر دو خواهان تمرکز بوده‌اند و طریقت صفوی از سوی این دو حکومت مورد تهدید و فشار بوده و خانقاه اردبیل دوران ضعف خود را می‌گذرانید (مزاوی، ۱۳۸۸: ص ۱۳۱). در صورت قبول این فرضیه ما نمی‌دانیم که عکس‌العمل طریقت صفوی در این رابطه چگونه بوده، هم‌چنین با توجه به افزایش میدان و قدرت و نفوذ مذهبی شیخ ابراهیم و عنوان شیخ شاه و اطوار شاهانه او (که بعداً توضیح خواهیم داد) نمی‌توان گفت که فعالیت طریقت صفوی در حد بسیار پایین بوده و دوران ضعف خود را می‌گذرانده است. بلکه این جریان در این زمان رونق داشته است.

از طرفی، وقایع‌نگارانی که درباره‌ی شیخ ابراهیم سخن گفته‌اند شخصیت‌های درباری و وابسته به حکومت صفوی بوده‌اند که درباره‌ی فعالیت‌های شیخ ابراهیم بسیار مختصر صحبت کرده‌اند. که درباره‌ی دلایل آن سه فرض را می‌توان مورد بررسی قرار داد: ۱- این گزارش‌های اندک، مربوط به آرامش ناشی از دوران اوست که اتفاق مهمی صورت نگرفت. ۲- گرایش شیخ ابراهیم به تسنن و بازگشت به عقاید و رویه‌ی شیخ صفی‌الدین سنی مذهب. ۳- وقایع‌نگاران، شخصیت و عملکرد شیخ ابراهیم را در آن حد نمی‌دانستند که توضیحات بیشتری از او ارائه دهند.

در فرض اول، باید گفت که موضوع فوق‌الذکر درست به نظر نمی‌رسد، چرا که اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی زمان او نشان می‌دهد که تحریک و تحرکات نظامی و سیاسی بسیاری رخ داده است و آذربایجان و اردبیل نیز از این تحولات بدور نبوده است.

اما در فرض دوم، درباره‌ی گرایش به تسنن شیخ ابراهیم با استناد به گفته‌ی حمدالله مستوفی (۳)، اگر ما این نظر را بپذیریم که شیخ صفی‌الدین اردبیلی، سنی شافعی بوده و جانشینانش یعنی شیخ صدرالدین و خواجه‌علی از نظر عقاید مذهبی و صوفیانه از عقاید شیخ صفی‌الدین منحرف شده‌اند و یا مواردی چون تلاش برای کسب قدرت دنیوی و ادعای سیادت، آن‌گاه می‌توان گفت که با مرشدی شیخ ابراهیم او یک نوع بازگشت به افکار و رفتار جدش شیخ صفی‌الدین داشته است. و این عملکرد موافق با تفکرات مرشدان قدرت‌طلب بعد از او نبوده، همین‌طور می‌توان گفت که هجوم مریدان از آناتولی و شامات نزد شیخ ابراهیم می‌تواند نشان از دنباله‌روی ابراهیم از روش صفی‌الدین و گرایش به تسنن او باشد که حکومت‌های وقت با او مخالفت نمی‌کردند و مانع از دیدار و زیارت مریدان صفوی ساکن در شامات و آسیای صغیر با شیخ ابراهیم نمی‌شدند. که ما این موضوع را می‌توانیم در نحوه‌ی برخورد حکومت‌ها با شیخ جنید قدرت‌طلب، و مریدانش مقایسه‌نماییم که با خشونت با آنان برخورد می‌شد. از این‌رو منابع درباره‌ی صفوی سعی نموده‌اند این گرایش ابراهیم را با مختصرگویی و حتی حذف نامش از سلسله‌ی خاندان طریقت از بیان آن خودداری کنند. با این وجود این فرضیه‌ای بیش نیست که پاسخ‌های به آن نیاز به مدرک تاریخی محکم و موثقی دارد.

سومین فرض که درباره‌ی شخصیت شیخ ابراهیم است، کامل مصطفی‌الشیبی می‌گوید: «ابراهیم آن مایه شخصیت و هوش و دانش را نداشته که شایستگی تحمل بار سنگین چنان مسئولیت بزرگی را داشته‌باشد. ظاهر اعلیل بوده و اندوه از دست دادن پدر تاثیر شدیدی در وی به جا گذاشته بود... و قدرت شاه‌رخ و ناتوانی ابراهیم، جنبش صفوی را به تاخیر انداخت» (الشیبی، ۱۳۸۵: ص ۳۷۹-۳۷۸). این اظهار نظر الشیبی نمی‌تواند درست باشد زیرا اگر شیخ ابراهیم آن شخصیت و هوش لازم را نداشته بود، چرا پدرش او را مرشد خانقاه اردبیل قرار داد. و در صورتی که او تحمل سنگینی بار این مسئولیت را نداشت و از دست دادن پدر در او تاثیر شدیدی گذاشته بود چگونه می‌باشد

که بیست و یک سال او مرشد طریقت صفوی بوده و سیل مریدان به طرفش روانه می- شده است و خلفا به اطراف و اکناف می فرستاده است. و خانقاه اردبیل رونق فراوانی داشته و عنوان شیخ شاه می گیرد. هم چنین چگونه است که در این زمان جنبش صفوی به تاخیر می افتد!؟.

خلاصه آن که می توان درباره ی شیخ ابراهیم و فعالیت هایش حدس و گمان های فراوانی ارائه داد، با این وجود نمی توان به طور قطع به دلیل نداشتن مدارک کافی و مستند از ابهامات دوره ی مرشدی شیخ ابراهیم پرده برداشت.

ما داده های تاریخی زیادی از چگونگی روابط شیخ ابراهیم با سلاطین و حاکمان وقت ایران و آناتولی نداریم، و نمی دانیم که رابطه ی شیخ شاه با شاهرخ تیموری چگونه بوده است بخصوص که او در زمان مرشدی ابراهیم دو بار به آذربایجان آمد. و همین - طور نمی دانیم رابطه ی ترکمانان قراقویونلو هنگام جنگ با تیموریان و در زمان اختلاف های داخلی که با هم دیگر داشتند در ارتباط با طریقت اردبیل چگونه بوده است. با این حال در ارتباط میان شاهرخ تیموری با شیخ ابراهیم صفوی سندی در دست است که مشخصات آن بدین شرح می باشد:

«تاریخ سند مربوط به ذی قعدة ی ۸۳۸ق است، نوع سند دیوانی، و به زبان فارسی می باشد که صادر کننده ی آن با عنوان شاهرخ بهادر مشخص است، مکان مورد اشاره: اردبیل، که مضمون سند این گونه می باشد: خطاب به شیخ صدرالدین ابراهیم برای باقی ماندن در املاک و مواضع خود و جلوگیری از تعرض به اموال ایشان» (شیخ الحکمایی، ۱۳۸۷: ص ۱۲۶). این مدرک که درست هم زمان با حمله سوم شاهرخ تیموری به آذربایجان می باشد، ضمن توجه شاهرخ به طریقت صفوی و به طور کلی صوفیان، می- تواند بیان کننده ی این موضوع باشد که پیروان صفوی در این زمان تحت فشار بوده اند و اموالشان در معرض تعرض قرار داشته است. شاید این محدودیت و فشار از طرف ترکمانان قراقویونلو به رهبری اسکندر میرزا بوده باشد که به علت ثروت خانقاه اردبیل و یا جانب داری شیخ ابراهیم از تیموریان، اسکندر میرزا با خانقاه اردبیل رابطه ی چندانی دوستانه ای نداشته است. هم چنین باید به یاد داشت که شاهرخ در حمله ی اول خود

علیه قراقویونلوها پس از تصرف شهر سلطانیه به اردبیل رفت و پس از زیارت قبر شیخ صفی‌الدین با خواجه علی دیدار نمود(۴).

همین طور سندی دیگر از شاهرخ هم زمان با مرشدی شیخ ابراهیم، با این مضمون در دست است:

«تاریخ سند ذی‌قعدةی ۸۳۹ق، زبان مدرک فارسی و صادر کننده‌ی آن شاهرخ بهادر، مکان مورد اشاره: کلخوران، برور و الغر، متن سند این گونه است: دستور پرداخت مالیات زارعین اردبیل در همان مکانی که زراعت کرده‌اند»(همانجا). گرچه این سند مربوط به اردبیل یعنی مرکز مرشدان صفوی است اما نمی‌دانیم که هدف شاهرخ از صدور این سند خصوصاً در ارتباط با خانقاه اردبیل چه بوده است.

هم چنین یک مورد گزارشی ثبت گردیده، و آن نیز همراهی شیخ ابراهیم با جهانشاه در جنگ با گرجیان است. توماس دومدزوف (Thomas de medzoph) مورخ ارمنی معاصر این دوره، گزارش می‌دهد که جهانشاه به دلیل درخواست مالیات از الکساندر پادشاه گرجستان که با پاسخ منفی او روبرو گردید به آن کشور حمله کرد (۸۳۴ق). از این رو جهانشاه برای آن که به جنگ خود جنبه‌ی جهاد دهد عده‌ای از علما و مشایخ از جمله شیخ ابراهیم صفوی را با خود به آن جا برد (خلیل‌ینانچ، ۱۳۷۵: صص ۲۵۳-۲۵۲؛ رویمر، ۱۳۸۵: ص ۲۶۷). ما به‌درستی از دلایل این هم‌کاری اطلاع نداریم شاید با توجه به دست‌نشانده‌گی جهانشاه توسط شاهرخ او تلاش می‌نمود با همراه نمودن روحانیون و مشایخی چون شیخ ابراهیم قدرتش را تثبیت نماید تا از نیروهای آنان در ایران و آناتولی به نفع خود استفاده کند. و شیخ ابراهیم نیز در ظاهر تلاش می‌کرده با هم‌سویی و هم‌کاری با شاهرخ و جهانشاه و یا اتخاذ بی‌طرفی در منازعات، خانقاه اردبیل و نیروهای طرفدارش را حفظ نماید، خصوصاً این که تا آن زمان نهضت‌های شیعی-صوفیانه در ایران به شکست انجامیده بود و ترکمانان و تیموریان نسبت به این قیام‌ها حساس بودند.

از موارد دیگری که درباره‌ی شیخ ابراهیم می‌توان گفت این که، از او با عنوان «شیخ شاه» یاد می‌کنند. احمد کسروی معتقد است لقب‌هایی چون «سلطان» یا «شاه» در زمان پادشاهی فرزندان مرشدان صفوی به آنان داده شده‌اند که این القاب نیز مانند سید بودن-شان ساختگی است. و شیخ ابراهیم شروانشاه که معاصر شاه اسماعیل زندگی می‌کرده

است و لقب شیخ‌شاه داشته است، مشخص نیست به چه علت این لقب را به شیخ ابراهیم داده‌اند (کسروی، ۱۳۵۲: ص ۷۳). با این حال از دوره‌ی مرشدی سلطان جنید سندی موجود است که نشان می‌دهد دوازده سال بعد از فوت شیخ ابراهیم در زمان جنید شیخ ابراهیم به «شیخ‌شاه» مشهور بوده است، و چه بسا در حیات خود شیخ ابراهیم نیز او لقب «شیخ‌شاه» داشته است. خلاصه‌ی این مدرک بدین شرح است: «تاریخ سند ذی-حجه ۸۶۳ق، نوع سند فسخ مبیعه‌نامه به زبان فارسی، مکان مورد اشاره: قریه‌ی آلاق و مزرعه کوسویر، مضمون سند: خواجه سیدی احمد بن شیخ ابراهیم مشهور به خواجه شیخ‌شاه، ثابت کرد که هجده هزار دینار از مال خود را برای بهای نصف قریه‌ی آلاق و مزرعه‌ی کوسویر به خواجه عبدالاول مبیعه را فسخ کردند» (شیخ الحکمایی، ۱۳۸۷: ص ۷۰).

گرچه عناوینی چون «شیخ» و «شاه» هر دو القابی هستند که به صوفیان می‌دادند و جنبه مذهبی داشته‌اند، اما لقب شاه برای شیخ ابراهیم دارای پیام و بار سیاسی است. و نشان از آن دارد که خانقاه اردبیل در این زمان از قدرت و نفوذ بیشتری برخوردار بوده و لفظ شاه نسبت به خواجه که برای پدر شیخ ابراهیم بکار می‌بردند مرتبه بالاتری دارد (۵). و همان گونه که از منابع تاریخی نقل گردید، گفته شده که شیخ ابراهیم «اطوار حمیده‌اش شاهانه و شمایل پسندیده‌اش پادشاهانه بود»، که هم سلطنت صوری و هم سلطنت معنوی داشت. این توصیف‌ها نشان می‌دهند که شیخ ابراهیم در جستجوی قدرت دنیایی و سیاسی بوده است.

در ارتباط با زمان تلاش‌های مخفی مرشدان صفوی برای دستیابی به قدرت دنیایی، برخی از مورخان این تلاش‌ها را به مرشدی خواجه‌علی یا شیخ صدرالدین و حتی به شیخ صفی‌الدین می‌رسانند. با این وجود این اقدام سری در زمان شیخ ابراهیم با قوت بیشتری ادامه پیدا کرد و از آن جا که در مرشدی سلطان جنید ما ناگهان با اقدامات آشکار دنیایی و نظامی او مواجه می‌شویم، به نظر نگارنده این حادثه دارای یک مقدمه و پشتوانه‌ای بوده که این پشتوانه را در مرشدی شیخ ابراهیم باید دید. زیرا او به عنوان حلقه واسط، بین خواجه‌علی و جنید با استفاده از قدرت مادی طریقت و پرورش و سازماندهی مریدان، بخصوص اسیران آزاد شده‌ی رومی و شامی با کمک خلفای خود به

صورت سری و مخفیانه پایه‌های قدرت نظامی جنید را پی‌ریزی کرد. با این حال شیخ ابراهیم به خاطر قدرت شاهرخ و ترکمانان که نمی‌توانست اقدام نظامی علیه آنان انجام دهد، زیرکانه ظاهر اً موافق حاکمان وقت عمل می‌نمود. هم چنین آن گونه که گفته شد تا آن زمان بیشتر نهضت‌های شیعی-صوفیانه سرکوب شده بودند و تبلیغات و اقدامات نظامی مشعشعیان به تشکیل حکومت منجر شده بود پس هرگونه تحرکات صوفیانه با حساسیت حاکمان وقت روبرو می‌شد. در راستای اقدامات مخفیانه‌ی شیخ شاه، شاید مسافرت او به شامات هنگام رفتن شیخ ابراهیم همراه پدرش به حج و رفتن‌اش به گرجستان بسیار موثر بوده باشد. زیرا او با دیدن این مناطق می‌توانست برای اقدامات سری خود و در نهایت برای فرزندش جنید برنامه‌ای آینده‌نگرانه ترتیب دهد که نتیجه-اش دست‌یابی به قدرت در زمان مناسب بود.

با تمام این احوال به قول کسروی: «این‌ها همه گمنام‌هایی است که توان برد و خدا می‌داند که راستی‌ها چه می‌بوده» (کسروی، ۱۳۵۲: ص ۷۲).

نتیجه

فرایند توسعه‌ی قدرت معنوی و مادی طریقت صفوی مراحل مختلفی را طی کرد که یک مرحله‌آن در حیات شیخ ابراهیم بوده است. این مرشد در حیات نسبتاً طولانی خود آن نفوذ معنوی و بذل و بخشش‌هایی که پدران‌اش به آن معروف بوده‌اند را بیشتر جلوه‌گر نمود. و توانست با توجه به شرایط خاص سیاسی، اجتماعی و مذهبی ایران و آسیای صغیر مریدان زیادی را به طریقت صفوی جذب کند.

از رابطه‌ی شیخ ابراهیم با حاکمان وقت اطلاع چندانی در دست نیست شاید بتوان گفت که او از شاهرخ تیموری حمایت می‌کرد اما این ادعا نیاز به اطلاعات تاریخی محکم و کافی دارد. با این حال فعالیت او در جهت افزایش قدرت، به صورت مسالمت-آمیز بوده است نه تحریک صاحبان قدرت علیه طریقت صفوی.

رهبری شیخ ابراهیم فرصتی بوده تا داشته‌های خانقاه اردبیل هم چون مریدان و دستگاه تبلیغاتی که تا آن موقع بدست آمده بود تثبیت شوند. در دوره‌ی مرشدی شیخ ابراهیم جنبش صفوی به تاخیر نمی‌افتد بلکه این جریان رونق داشته است. او توانایی

اداره‌ی طریقت صفوی را داشته، و زیرکانه با حفظ بی‌طرفی زمینه را برای فعالیت‌های نظامی شیخ جنید فراهم می‌کرده است.

پی‌نوشت

۱. قرايوسف شش پسر داشت یکی از آنان پیر بوداق بود که در زمان پدرش فوت نمود اما پنج پسری که بعد از قرايوسف زنده بودند با یکدیگر به جنگ و رقابت می‌پرداختند که عبارتند از شاه محمد، اسکندر، اسپند (اصفهان)، جهان‌شاه و ابوسعید.
۲. بیشترین مریدان خانقاه اردبیل از آسیای صغیر بودند اما از مردم بومی ایران تنها تالشی‌ها به آنان گرویدند یکی از دلایل عمده این امر را می‌توان در خاستگاه نیاکان شیخ صفی‌الدین و شیخ زاهد گیلانی یافت. براساس کتاب صفوة‌الصفاء شیخ زاهد گیلانی و شیخ صفی‌الدین اردبیلی نسبی کردی با خاستگاه سنجانی داشته‌اند که جد شیخ صفی‌الدین «پیروز الکردی السنجانی» معروف به فیروزشاه زرین کلاه، صاحب ثروت و چارپایان زیادی بوده و در جستجوی چراگاهی حاصلخیز در گیلان و در میان تالشی‌ها مسکن می‌گزیند. پس از این زمان مردم تالش به فیروزشاه و فرزندانش گرایش پیدا می‌کنند. هم‌چنین مردم آناتولی و به ویژه پیرامون سنجان یا سنجان از زمان فیروزشاه زرین کلاه به عنوان فردی صاحب نفوذ و ثروتمند به او وابسته بودند و رابطه خود را با فیروزشاه پس از مهاجرت او به مغان و گیلان هم‌چنان حفظ کردند و این رابط را با فرزندان او هم تداوم بخشیدند، به ویژه با تاسیس طریقت اردبیل توسط شیخ صفی‌الدین که آنان مرشدی از نوادگان فرد مورد علاقه خود یعنی فیروزشاه زرین کلاه را در مقامی رفیع یافتند و در حلقه مریدان او درآمدند. جهت اطلاعات بیشتر در این زمینه خوانندگان محترم می‌توانند به مقاله دکتر عباسقلی غفاری فرد با عنوان «خاستگاه نیاکان شیخ زاهد و محل کنونی آرامگاه او» رجوع نمایند (غفاری فرد، ۱۳۸۷، ص ۶۸-۶۷).
۳. حمدالله مستوفی در کتاب نزهةالقلوب در توصیف شهر اردبیل می‌گوید: «و اکثر بر مذهب امام شافعی‌اند و مرید شیخ صفی‌الدین علیه‌الرحمه باشند» (مستوفی، ۱۳۸۷: ۱۲۸).

۴. حافظ ابرو در این مورد می‌گوید: «در روز پنج‌شنبه بیست و هشت ذی‌قعدة سنه ثلاث و عشرين و ثمان‌مائه [۸۲۳ق] به بلده‌ی اردبیل رسیده [شاهرخ تیموری]، زیارت شیخ المشایخ قطب الاوتاد سلطان الاولیاء صفی‌الحق و الدین رفته شرایط زیارت به جای آورد و برکت صحبت برهان المتقین دلیل السالکین المهتدی الی سبیل النجاء المرتقی الی عوالی الدرجات علاء‌الملء و الدین علی مدالله‌ظله [راهنمای سالکان هدایت شده به رستگاری بالا رونده بر درجات بلند] دریافته، از آن جا به راه موغان متوجه قریب‌باغ اران گشته» (حافظ ابرو، ۱۳۷۲: ۲/۷۲۹).

۵. لقب خواجه نه تنها برای صوفیان بکار می‌رفت بلکه آن را برای افراد متمکن و صاحب‌احشام نیز بکار می‌بردند که می‌توانست برای خواجه‌علی مرتبه‌ی بالاتری از عنوان «شیخ» باشد که صفی‌الدین و صدرالدین این لقب را داشتند.

منابع و مأخذ

- ۱- آژند، یعقوب، (۱۳۶۹)، حروفیه در تاریخ، تهران، نی، چاپ اول.
- ۲- ابن کربلایی تبریزی، حسین، (۱۳۸۳)، روضات الجنات و جنات الجنان، جلد ۱، به تصحیح و مقدمه جعفر سلطان‌القرایی، تبریز، ستوده، چاپ اول.
- ۳- استانفورد. جی، شاو، (۱۳۷۰)، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، جلد ۱، ترجمه محمود رمضان زاده، مشهد، آستان قدس، چاپ اول.
- ۴- امینی هروی، امیر صدرالدین سلطان ابراهیم، (۱۳۸۳)، فتوحات شاهی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول.
- ۵- پطروشفسکی، ایلیا پاولوویچ، (۱۳۵۴)، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، چاپ چهارم.
- ۶- پیرزاده زاهدی، شیخ حسین، (۱۳۴۳)، سلسله‌النسب صفویه، برلین، چاپخانه ایرانشهر، چاپ اول.
- ۷- ترکمان، اسکندریک، (۱۳۵۰)، عالم آرای عباسی، جلد ۱، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.

- ۸- جعفریان، رسول، (۱۳۷۸)، تاریخ ایران اسلامی، جلد ۴، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول.
- ۹- حافظ ابرو، نورالله عبدالله بن لطیف الله، (۱۳۷۲)، زبده التواریخ، جلد ۲، با تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج سید جوادی، تهران، نی، چاپ اول.
- ۱۰- خلیل ینانچ، مکرمین، (۱۳۷۵)، «جهانشاه قراقویونلو»، فصلنامه فرهنگ «ویژه تاریخ»، ترجمه وهاب ولی، سال نهم، شماره سه (از ص ۲۵۰ تا ص ۲۵۱).
- ۱۱- خواندمیر، امیرمحمود، (۱۳۷۰)، ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، تهران، بنیاد موقوفات محمودافشار، چاپ اول.
- ۱۲- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الحسینی، (بی تاریخ)، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، جلد ۴، تهران، کتابخانه خیام.
- ۱۳- رحیم زاده صفوی، علی اصغر، (۱۳۴۱)، شرح جنگ‌ها و تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی، به کوشش یوسف پور صفوی، تهران، خیام، چاپ اول.
- ۱۴- رنجبر، محمد علی، (۱۳۸۲)، مشعشعیان، تهران، آگاه، چاپ اول.
- ۱۵- روملو، حسن، (۱۳۸۴)، احسن التواریخ، جلد ۱، به تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی، تهران، اساطیر، چاپ اول.
- ۱۶- رویمر، هانس روبرت، (۱۳۸۵)، ایران در راه عصر جدید، ترجمه آذر آهنچی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- ۱۷- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۶)، دنباله‌ی جستجو در تصوف ایران، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۱۸- سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق، (۱۳۸۳)، مطلع سعدین و مجمع بحرین، جلد ۲، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
- ۱۹- سیوری، راجر، (۱۳۷۴)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، مرکز، چاپ چهاردهم.
- ۲۰- شاملو، ولی قلی بن داود قلی، (۱۳۷۱)، قصص الخاقانی، جلد ۱، به تصحیح سید حسن سادات ناصری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.

- ۲۱- الشیبی، کامل مصطفی، (۱۳۸۵)، تشیع و تصوف تا آغاز سده‌ی دوازدهم، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، امیر کبیر، چاپ چهارم.
- ۲۲- شیخ‌الحکمایی، عمادالدین، (۱۳۸۷)، فهرست اسناد بقعه‌ی شیخ صفی‌الدین اردبیلی، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول.
- ۲۳- طهرانی، ابوبکر، (۱۳۵۶)، دیاربکر، به کوشش نجاتی لوغال و فاروق سومر، تهران، کتابخانه طهوری، چاپ اول.
- ۲۴- غفاری قزوینی، قاضی احمد، (۱۳۴۳)، تاریخ جهان‌آرا، تهران، حافظ، چاپ اول.
- ۲۵- غفاری‌فرد، عباسقلی، (۱۳۸۷)، «خاستگاه نیاکان شیخ زاهد و محل کنونی آرامگاه او»، پژوهش‌نامه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد، سال ۳، شماره ۱۲، (از ص ۶۸ تا ص ۶۷).
- ۲۶- فریدبیک، محمد، (۱۳۳۲)، احسن التواریخ، ترجمه میرزا عبدالباقی مستوفی اصفهانی، به کوشش سلطان محمد خان سردار اشجع بختیاری، بی‌جا، انتشارات برادران باقرزاده، چاپ اول.
- ۲۷- قباد الحسینی، خورشاه، (۱۳۷۹)، تاریخ ایلچی نظام شاه، به تصحیح و توضیح محمد رضا نصیری و کوئیچی هانده‌دا، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول.
- ۲۸- کسروی، احمد، (۱۳۵۲)، «شیخ صفی و تبارش»، به کوشش یحیی ذکاء، کاروند کسروی (مجموعه مقالات)، تهران، فرانکلین، (از ص ۷۲ تا ص ۷۳).
- ۲۹- گولپینارلی، عبدالباقی، (۱۳۶۶)، مولویه بعد از مولانا، ترجمه توفیق ه. سبجانی، تهران، کیهان، چاپ اول.
- ۳۰- مزاوی، میشل، (۱۳۸۸)، پیدایش دولت صفویه، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره، چاپ اول.
- ۳۱- مستوفی، حمدالله بن ابی بکر، (۱۳۸۷)، نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، طه، چاپ اول.
- ۳۲- نامعلوم، (۱۳۶۴)، جهانگشای خاقان، با مقدمه اله دتا مضطر، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ اول.

- ۳۳- نامعلوم، عالم آرای شاه اسماعیل، (۱۳۴۹)، بامقدمه و تصحیح اصغر منتظر صاحب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول.
- ۳۴- واله اصفهانی، محمد یوسف، (۱۳۷۲)، خلد برین، به کوشش میر هاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، چاپ اول.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی